

# نقد و بررسی جنبش اسلامی معاصر

تلخیص گفت‌وگوی آقای یوسفی اشکوری با برخی از نوگرایان دینی

کتاب نقد و بررسی جنبش اسلامی معاصر (نوگرایی دینی) حاصل گفت‌وگوی آقای حسن یوسفی اشکوری با برخی از چهره‌های نواندیش دینی می‌باشد که براساس پرسشهای متنوع گردآورنده اثر از شخصیت‌های مورد نظر شکل گرفته است. این نوشتار بر آن است تا حول یک پرسش واحد، تلخیصی از نظریات مطروحه در این اثر را به خوانندگان گرامی ارائه نماید تا با سهولت بیشتری بتوانند این دیدگاهها را مقایسه نموده و به جمع‌بندی کلی از دیدگاههای موجود نواندیشان دینی رهنمون شوند. ما تلاش کرده‌ایم که در غین تلخیص پاسخها، شالوده اساسی این نظریه‌ها مخدوش نشود. نقطه‌چین موجود در متن، بیانگر تلخیص مطالب می‌باشد. همچنین معدود عباراتی که در [ ] قرار گرفته، به منظور روانتر شدن متن به اصل مطلب اضافه گردیده است. ترتیب ذکر اسامی شخصیتها براساس ترتیب عنوان شده در کتاب مورد نظر می‌باشد. لازم به ذکر است که این گفت‌وگوها، در حد فاصل زمانی سالهای ۷۴-۷۳ صورت گرفته است.

## مرحوم مهندس بازرگان:

چنان که قبلاً گفتیم، انگیزه تمامی رهبران جنبش اسلامی، رهایی از سیطره خارجی‌ها و غربی‌ها بود. این احتیاج قرن بوده است. اصولاً روی آوردن بشر به دین و خدا، مقدار زیادی روی احتیاجات شخصی خود بشر است. در دوران اخیر که با منطبق شروع می‌شود و پس از ملی شدن نفت، جوانان متدین ما بیشتر برای این به دین تکیه می‌کردند که در برابر استبداد و استعمار خارجی مجهز به یک چیزی باشند... بنظر بنده اگر بنا شد که حرکت احیای دین خالصاً و مخلصاً برای بازگشت به اصل دین باشد، این خوب است و حسن آن شمرده می‌شود. چرا که این همان برنامه انبیا و رسالت ائمه ماست. اما همین که برود روی آن جنبه که ما به خاطر این که سرکوفت خارجی‌ها را نخوریم و بعد توده‌ای‌ها نگویند که دین شما کهنه شده و به درد مبارزه نمی‌خورد، به دیانت تکیه کنیم، نقص است. یک بار جلسه‌ای در اصفهان با بعضی از بچه‌های توده‌ای داشتیم. آنها گفتند: آقا راجع به خدا و اسلام صحبت نکن. آن را قبول داریم و حرفی نداریم. ولی مطلبی که ما می‌گوییم این است که

با حربه اسلام و با دین اسلام نمی‌شود با امپریالیسم در افتاد. دلیلش آن است که امام این دین، یعنی علی (ع)، ابن ملجم را با این که می‌گویند قاتل تو خواهد بود، نمی‌کشد و می‌گوید قصاص قبل از جنایت نمی‌کنم. چنین آیینی به درد امروز نمی‌خورد. ما آیین استالین و مائو را قبول داریم که وقتی مصلحت مبارزه اقتضا می‌کند، می‌رود بانک هم می‌زند و آدم هم می‌کشد... بنظر من یکی از عوامل موفقیت و تاثیرگذاری دکترشریعتی این بود که او می‌خواست نشان دهد که در ایدئولوژی اسلام، آن جنبه‌های جوابگویی به مسایل روز وجود دارد و اسلام قادر است، خلأهای فکری و فلسفی و اجتماعی را پر کند. این فکر در خارج از ایران و در میان مسلمانان نیز وجود دارد. در واقع، عده‌ای می‌خواهند نشان دهند که آنچه خوبان دارند، اسلام تنها دارد. ولو بیاییم اصلاحش کنیم، مثلاً بگوییم اسلام ضدمالکیت است، اسلام ضداستعمار است، بدین ترتیب التقاط به وجود بیاید، ولو با حسن نیت. فی‌العقل دکترشریعتی هرگز چنین نیتی نداشت. اما این تفکر به آنجا می‌کشد. جنبه‌های بد نوگرایی دینی آن است که ما به قصد تخریب یا دلسوزی برای اسلام بخواهیم چیزهایی را با عقل و علم خودمان به اسلام اضافه کنیم و در واقع چیزهایی وارد دین کنیم که از دین نیست. این جنبه منفی نوگرایی است...

## دکتر ابراهیم یزدی:

حرکت احیای دینی یا طرح اندیشه‌های اسلامی به تدریج که رشد می‌کند، به طور طبیعی این دو جریان یعنی سنت‌گرایان و نوگرایان در داخل آن پیدا می‌شوند. در تمامی جوامع اسلامی و در تمام کشورهای اسلامی ما این دو جریان را در کنار هم داریم و قابل شناسایی هستند. هر دو جریان دارای وجوه منفی هستند. جریان اسلامی سنت‌گرا توانسته یک تغییر و تحولات اساسی در نگرشهای خود ایجاد کند و از پوسته و بسته تاریخی و سنتی خود بیرون بیاید و به زمان حال قدم بگذارد... جریان اسلامی روشنفکران یا نوگرایان، زمان را و صورت مسأله را می‌فهمد اما از تشمت فراوان رنجور است. جنبش احیای اسلامی، چه سنت‌گرا و چه نوگرا، در کل توانسته است درباره اساسی‌ترین مسایل و چالشهای

□ مرحوم مهندس بازرگان: یک بار جلسه‌ای در اصفهان با بعضی از بچه‌های توده‌ای داشتیم. آنها گفتند: آقا راجع به خدا و اسلام صحبت نکن. آن را قبول داریم و حرفی نداریم. ولی مطلبی که ما می‌گوییم این است که با حربه اسلام و با دین اسلام نمی‌شود با امپریالیسم در افتاد.



جمهوری اسلامی ایران شماره ۲

□ دکتر ابراهیم یزدی: سنت‌گرایان که جنبشهای مردمی را رهبری می‌کنند، در عین حال می‌خواهند از طریق دموکراسی به قدرت برسند، ولی می‌گویند دموکراسی کفر است... اما جریان نوگرایان، در سطح ملی یا فراملی فاقد انسجام است.



کنونی یک موضع یا جمع‌بندی قابل قبول و علمی را قلمی برسد... نوگرایان یا جریان اسلامی روشنفکران، اگرچه شرایط زمان را می‌فهمند ولی مشکلات دیگری دارند که نمی‌توانند با توده‌های مردم رابطه نزدیک سیاسی برقرار کنند و آنها را بسیج نمایند اما سنت‌گرایان آن مشکل را ندارند، مردم را می‌توانند بسیج نمایند، سیاسی شدن جامعه به آنها این امکان را می‌دهد... اما همین خودش پارادوکسی را به وجود آورده است. سنت‌گرایان که جنبشهای مردمی را رهبری می‌کنند در عین حال می‌خواهند از طریق دموکراسی به قدرت برسند، ولی می‌گویند دموکراسی کفر است... اما جریان نوگرایان، در سطح ملی یا فراملی فاقد انسجام است. شما در سطح ملی هم تنوعی از اندیشه را چه به لحاظ مواضع اقتصادی و چه به لحاظ سیاسی در درون جنبش نوگرایان مشاهده می‌کنید. در طول صدسال گذشته هر زمان و هر مقطعی و دورانی که طیف نوگرایان بر سر مسایل اساسی آن مقطع با یکدیگر توافق داشته‌اند، دیدگاههای مشترک پیدا کرده‌اند، توانسته‌اند به چالشها جواب بدهند و حرکت‌آفرینی کنند. در این شرایط و مرحله کنونی جنبش، سوالات و چالشها متفاوت است... اما حرکت نوگرایان هنوز نتوانسته به این سوالات پاسخ بدهد. این نیروها حتی نتوانسته‌اند درباره این که چه سوالاتی اساسی است، به توافق برسند... برخی می‌گویند عدالت اجتماعی اساسی است... بعضی‌ها پافشاری می‌کنند که آزادیهای سیاسی و حل بحران سیاسی مساله اساسی است، بعضی‌ها می‌روند سر قضایای عرفانی... تا زمانی که این حرکت نوگرایی نتواند شرایط کنونی را تحلیل کند... در برخورد با حرکت رو به گسترش سیاسی در جوامع اسلامی باز به سنت‌گرایان خواهد باخت... زمامداران مائزی که زمانی با جنبش اسلامی رو در رو بودند یا فرزاتگی با جنبش اسلامی آشتی کردند. جنبش اسلامی نیز به جای اصرار بر 'براندازی'، همکاری با سیستم را پذیرفت و وارد سیستم شد...



نشده بلکه از نسلی به نسل بعد فروزانتر شده [است]... عبرتی که از کبار مرحوم سیدجمال گرفته شد این بود که چندان به حکام و سلاطین و امرا امید نیندند و حرکت را از آنجا آغاز نکنند و ازین در پی دادن تئوریهای تازه برای اداره و تدبیر جامعه مسلمین باشند. شاید در زمان سیدجمال تئوری سلطنت و خلافت در نزد مسلمین تنها تئوریهای موجود سیاسی برای اداره جوامع بود و از تئوریهای اقتصادی و... هم خبری نبود. ولی در زمان ما دیگر به هیچ‌وجه این‌طور نیست و مسلمین از این حیث به فکر افتادند که برای حکومت، برای اقتصاد، برای سیاست، برای اخلاق، فکر تازه‌ای بکنند و همه اینها را محتاج بازاندیشی ببینند و خوشبختانه کارهای خوبی هم در این زمینه انجام پذیرفته است... این دستاوردها را نباید کم گرفت و اینها را حقیقتاً باید مورد مطالعه و مراجعه مجدد قرار داد. خوب است همین‌جا یکی از نقاط ضعف را که مربوط به این امر است، بیان کنم و آن این است که گاهی دیده می‌شود که پاره‌ای به شخصیت‌های قبلی توجه نمی‌کنند و از آنها عبرت نمی‌آموزند. در حالی که کارها و آثار آنان سطر سطرش برای ما درس آموز است و لذا می‌بینید که بسیاری از فکرهای بکر قبلی در محاق می‌افتد و مورد استفاده قرار نمی‌گیرد و خیلی از کلیدهایی که قبلاً ساخته شده و در لابلای

کارهای گذشتگان و آثارشان مخفی مانده، محتاج کشف و استخراج است... از دیگر نقاط ضعفی که ما در حرکت‌های اصلاحی دوره خودمان می‌بینیم، تشتت نسبی حاکم بر آن است... به هر حال حرکت‌های سیاسی جدیدی در جهان پدید آمده، جامعه سوسیالیستی و مکتب کمونیسم مطرح شده، تئوری تکامل قوت بیشتری گرفته، عدالت و آزادی معنای تازه‌ای پیدا کرده... و بسیاری از اینها منشاء تقذیه متفکران ما شده‌اند و حرکت‌های اصلاحی دینی صیغه‌های مختلف پیدا کرده است. این مطلب از یک حیث مبارک است و ناگزیر است. اما به هر حال اختلاف، اختلاف است و آفات خود را دارد. من البته هیچ علاجی برای آن نمی‌بینم، یعنی هیچ‌گاه نمی‌شود گفت که همه بیایند و تحت لواء واحدی در آیند و اندیشه خود را ترک نکنند و مقلدانه از کسی پیروی کنند... ولی این را هم می‌شود دید که کار اکنون از یک حیث دشوارتر شده است. سخن گفتن با توده... شاید آسانتر شده باشد. اما پیامها هم خیلی تنوع پیدا کرده است... این پیامها که در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند، از نیروی یکدیگر می‌کاهند. اما چه باید کرد؟ آنچه واقعاً می‌توان به آن امید بست، این است که اندیشه‌وران مختلف، ارتباطشان را با یکدیگر از دست ندهند و نقطه‌های اختلاف خودشان را بیش از آن که هست، بزرگ نکنند... من امروز می‌بینم که میان روشنفکران دینی و غیردینی در جامعه کنونی مان دوباره شکافی حاصل شده است... این شکاف قبل از انقلاب هم بود اما رفته رفته به انقلاب که نزدیک می‌شویم، ارتباط و آمد و شد افکار و آگاهی گرفتن از افکار و احوال یکدیگر بیشتر می‌شد. اکنون بنظر می‌رسد خط کشی بیرحمانه‌ای صورت گرفته... عجیب است که هنوز هم روشنفکران غیردینی ما از نقش دین در جامعه غافلند... پاره‌ای از دینداران هم از نقش اندیشه‌های جدید در تصحیح فکر دینی غافلند...

**دکتر سید محمد مهدی جعفری:**

با تمام حرفهایی که پیرامون همه این جنبشها [جنبش نواندیشی دینی] هست، کاری به ماهیت و خلوصشان نداریم، آنچه اتفاق افتاده... جنبشهای تنباکو، مشروطیت، میرزا کوچک خان، مدرس و جنبشهای دیگر ضدرضاخانی تا بعد از شهریور ۱۳۲۰ که از آن به بعد به علت اوضاع جهانی و... شتاب می‌گیرند تا امروز... بزرگترین نقطه‌های قوت این جنبشها پیوند آنها با مذهب بود. می‌توانم گفته‌ام را این چنین اصلاح کنم، پیوند آنها با توده مردم از طریق مذهب بود. یعنی هیچ جنبشی در طول این یکصدسال حتی از طرف کمونیستها انجام نگرفته که با مذهب مردم سر و کاری نداشته باشد.



**دکتر عبدالکریم سروش:**

... مرحوم اقبال لاهوری کسی است که قطعاً حرکت سیدجمال را مورد مطالعه قرار داده و از او تأثیر پذیرفته است... مرحوم شریعتی یکی از کسانی است که از اقبال لاهوری تأثیر پذیرفته و لذا او را هم باید یکی از حسنات سیدجمال حساب کرد... به نظر بنده شاید مهمترین کاری که مرحوم شریعتی کرد این بود که حوزه‌های دینی و علمی ما را به اندیشیدن نسبت به سوالات جدید متوجه و بلکه مکلف کردیم. من معتقدم که حرکت اصلاحی سیدجمال به تئوریتش و پیشرفت و تکامل برده و این چراغ را به ما روشن کرد.

شیوه‌های کار آنها متفاوت بود. مثلاً شیوه سیدجمال الدین اسدآبادی با شیوه عبده متفاوت بود. سیدجمال فکر می‌کرد که باید در درجه اول به حرکتها و اقدامهای سیاسی پرداخت، مانند متحدکردن سیاسی مسلمانها... ولی عبده فکر می‌کرد پیش از هر چیز باید تفکر دینی مسلمانها را عوض کرد... این اشخاص بنظر من بیش از هر چیز مصلحین اجتماعی و سیاسی بودند. یکی از آنها کار خود را از حرکتهای سیاسی شروع کرده بود و دیگری از تغییر جهان‌بینی مسلمانان. اگر ما کوشش این بزرگان عالم اسلام را مثلاً با کوشش لوتر در مسیحیت مقایسه کنیم، می‌بینیم تأثیر لوتر بیشتر در تجربه‌های دینی مسیحیان بوده است و تأثیر این بزرگان در واقعات سیاسی و اجتماعی. لوتر توانست بخش قابل توجهی از تجربه‌های دینی مسیحیان را تغییر دهد و به جای تجربه‌های دینی قبلی، تجربه‌های دینی جدیدی بنشاند... تلقی من از دین فردی نیست، یعنی من دین را چیزی که اثرش در فرد ظاهر می‌شود، نمی‌دانم. قبلاً هم گفتیم که مشارکت سیاسی می‌تواند بخشی از اعمال دینی باشد. مسأله اساسی این است که هسته دینداری، آن تجربه دینی است نه یک مشت حرکتهای سیاسی... علاوه بر این، من از ایمان جمعی معنای روشنی ندارم، زیرا که این افراد هستند که تجربه دینی پیدا می‌کنند، نه جامعه به‌عنوان یک کل. البته در جامعه‌ای که از چنین افرادی تشکیل شده، این تجربه‌های فردی، منشاء آثار اجتماعی می‌شود و این مطلب دیگری است. باید توجه کرد که معنای فردی بودن تجربه دینی، نه تنها به معنای سلب مسؤلیت اجتماعی از افراد نیست، بلکه ممکن است تجربه دینی فردی منشاء مسؤلیت اجتماعی برای افراد شود... حالا باید این مطلب را بررسی کرد که تحولات و مشارکتهای سیاسی و اجتماعی صدونجاه سال اخیر جهان اسلام تا چه اندازه همراه با تجربه دینی و نشأت یافته از آن بوده است. آیا مسأله این بود که کسانی از اسلام یک ایدئولوژی ترسیم کردند و به وسیله آن مردم را برای اهداف سیاسی خوب و انسانی و اسلامی به حرکت آوردند؟ قضیه این بود؟ یا این که در درجه اول، تجربه دینی (تجربه دینی غیر از ایدئولوژی دینی است) مردم مسلمان احیا شد و همراه با احیای تجربه دینی تحولات سیاسی به وقوع پیوست؟ از طریق تبلیغ و تلقین می‌توان جامعه‌ای را به حرکت درآورد، به طوری که مردم مشارکت سیاسی را یک تکلیف دینی تلقی کنند و به میدان بیایند. ولی آیا این واقعیت مساوی است با احیای تجربه‌های دینی آن مردم؟ آیا هر جا احساس تکلیف دینی وجود دارد، احیای تجربه دینی وجود دارد؟... اینستفاده کردن از عقاید دینی به مردم برای اهداف خوب و انسانی و سیاسی و به نفع

می‌بینیم که جنبش کمونیستی اولیه در ایران به نام مذهب است. آقای احمد آرام در سخناری در شیراز در مورد ادبیات شرکت داشت. همچنین آقای شمس آل احمد آل احمد از دوران جوانی خودش صحبت کرد و گفت: در آن روزها که در باشگاه حزب توده در خدمت آقای احمد آرام بودیم... بعد از سخنرانی ایشان... عده‌ای از دانشجویان دور آقای احمد آرام را گرفتند که آقا یعنی چه؟ شما عضو حزب توده‌اید؟ [آقای احمد آرام] گفته بله من بودم، ولی آن روز حزب توده دو شمار می‌داد؛ یکی شمار ضدسلطنت و دیگری عدالت اجتماعی. ما هم به هر دو علاقه داشتیم... لذا رفتیم عضو شدیم... ظهیر که می‌شد و لذان ظهیر را می‌گفتند در حیاط جلو چشم آنها مهر می‌گذاشتم و نماز می‌خواندم... یعنی حتی حزب توده هم تظاهر به مذهب می‌کرد و این نقطه‌ای بسیار قوی است. شاهد دیگرم این است که وقتی در جنبش گیلان اختلاف بین حیدرخان و میرزا کوچک خان بر سر اسم جمهوری پیدا می‌شود و دلاوری نزد لنین می‌برند، لنین می‌گوید: چون میرزا به وضع محل آشنا و آگاهتر است، هر چه او بگوید، درست است و او خودش می‌داند که میرزا یک مذهبی است، یک مسلمان است و به انگیزه اسلامی دارد مبارزه می‌کند.

بنابراین، مذهب نقش بسیمار ریشه‌ای داشته... اما نقطه ضعفش هم اتفاقاً در همین است. این مذهب اگر به وسیله کسی مثل سیدجمال الدین و بعد از شهریور ۱۳۲۰ مثل طالقانی و شریعتی تزکیه شده... و باصطلاح دکتر سروش، کارشان زدایشی بوده که مذهب را از خرافات جدا کننده موفق بودند و اگر کاری به این که این مذهب با خرافه توأم هست یا نیست، بلکه چون مذهب را یک موتور محرک بسیار قوی می‌دانستند، به آن متوسل می‌شدند، موفق نشدند یعنی نه تنها توده آگاه شده است که بدنبال آنها آگاهانه حرکت کند بلکه بیشتر در آن خرافات خودش غرق شده و از بین رفته است و لذا توانسته کاری انجام دهد...

#### حجت الاسلام محمد مجتهد شبستری:

اینجانب نهضتهای صد و پنجاه سال اخیر را بیش از هر چیز حرکتهای سیاسی می‌دانم، نه احیای ایمان اسلامی. به این معنا که بنیانگذاران این حرکتها غالباً می‌خواستند یک مشکل را حل کنند و آن مشکل عقب‌افتادگی مسلمانان و زیر سیطره بیگانگان بودن آنها و استعمار بود. آنها می‌گفتند در دنیای غرب، علم و دانش خیلی پیشرفت کرده و در دنیای مسلمانان پیشرفت نکرده است... آنها عمدتاً می‌خواستند برای این مسائل و مشکلات چاره‌های بیندیشند. البته

#### □ حجت الاسلام محمد

#### مجتهد شبستری:

#### استفاده کردن از

#### عقاید دینی مردم

#### برای اهداف خوب

#### و انسانی و سیاسی

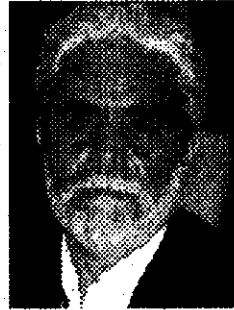
#### و به حرکت درآوردن

#### آن مردم، کار خوبی

#### هم هست، [اما] غیر از

#### احیای تجربه دینی

#### آن مردم است



حرکت درآوردن آن مردم، کار خوبی هم هست، [اما] غیر از احیای تجربه دینی آن مردم است...

### دکتر غلامعباس توسلی:

جنبش اسلامی از جهات مختلف مراحل مختلفی را طی کرده است. به علاوه ما یک جنبش اسلامی جامع الاطراف و یکپارچه نداشتیم. لذا می‌بینیم که بعد از سیدجمال و اقبال که بیدارگری می‌کنند و آگاهی می‌دهند، جنبشهایی نظیر جنبش تنباکو، انقلاب مشروطیت در ایران و نهضت اسلامی در شبه قاره هند و در سایر نقاط، رشد پیدا می‌کند. اما بتدریج روشنفکران به فکر سازماندهی و تحول اندیشه می‌افتند. یعنی از مرحله فریادکشی و بیدارگری و اعمال متفرق به سوی اعمال سازمان‌یافته و هماهنگ می‌روند... هدف این گروه، تغییرات اجتماعی و تحولاتی بود که می‌باید در جامعه مسلمین ایجاد می‌شد. اگر در جامعه خودمان تغییر لازم را به موقع به وجود نیاوریم، جامعه کارآیی‌های خودش را از دست می‌دهد... کسانی که رشد ملت مسلمان را در نظر داشتند، به نام اسلام کار می‌کردند استقلال ایران و سربلندی اسلام را در رأس امور قرار می‌دادند. اینها همه در یک جهت کار می‌کردند و از یک سلاله بودند. این که عرض کردم که شریعتی یک عصاره است و از این جهت است که ما می‌بینیم افکار امثال مصدق و امیرکبیر از یک طرف و سیدجمال و اقبال از طرف دیگر در او تجلی پیدا می‌کند. همه اینها در شریعتی بستر واحدی پیدا می‌کند. چون یک روشنفکر مذهبی [است] و تحولات عصر جدید مدنظرش است. از وقتی مارکسیسم و ایدئولوژیهای جدیدی به وجود می‌آیند، حرکات فکری تازه‌ای هم در جهان اسلام رخ می‌دهد که این حرکات اساسا در این جهت است که ثابت می‌کند که اسلام چیزی از این مکاتب کم ندارد... در ایران آنچه ما شاهد آن هستیم، حرکتی است که در دانشگاهها به وجود می‌آید و این حرکت در واقع حرکتی است که به موازات حرکت مارکسیسم در دانشگاهها توسعه پیدا می‌کند... انجمنهای مختلفی به وجود می‌آید و اینها بتدریج چهره واقعی اسلام نوگرا را معرفی می‌کنند. اگر ما این جریان را درست دنبال کنیم، می‌بینیم که نهایتش می‌رسد به دوران ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۶، که منجر به انقلاب اسلامی می‌شود... بنابراین می‌بینیم چگونه جریان نوگرایی اسلام، دو نقش قاطع و مهم را ایفا می‌کند. یکی این که توانست واقعا جلوی ایدئولوژیها را چه شاهنشاهی... و چه مارکسیسم سد بکند، در مرحله بعد هم خودش جریان تازه‌ای را به وجود می‌آورد و این جریان تازه همان جریان اسلام نوگراست... اگر کسانی در حوزه‌ها به انقلاب و

دگرگونی اساسی سیاسی و فرهنگی در بنیان جامعه قایل می‌شوند، اینها غالبا تحت تأثیر همین جریان دینی هستند. افرادی مانند مرحوم طالقانی، بهشتی، مطهری و تمامی کسانی که به میزان بسیار زیادی عصر جدید را درک کرده بودند و به زبان امروز صحبت می‌کردند، مسایل جوانها را پاسخ می‌دادند... بین اینها هم یک مقداری با سنت‌گراها بتدریج فاصله ایجاد شد. اگرچه در آخر با انقلاب وضع تازه‌ای پیش آمد و بیشتر جریان سنت‌گرایی بود که با توده مردم ارتباط داشت و به میدان آمد و محور حرکت توده‌وار را در اختیار گرفته... ولی اساس مسأله، آن چیزی که حرکت ایجاد کرد، جوانها را به طرف دین کشاند، تحول در افکار ایجاد کرد... همان جریان نوگرایی اسلامی دانشگاهی بود...

### مهندس لطف اله میثمی:

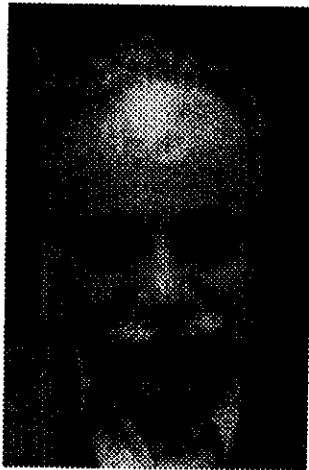
اولا جنبش اسلامی فراگیر و سرتاسری شد، ثانيا این جنبش سیاسی شده است، ثالثا نظامی شده است (Militant Islam). من با گوش کردن به رادیوها متوجه شدم که نگران اسلام نظامی هستند. منظورم این است که اسلام قبلا توسری خور بوده است و حالا در برابر توسری دفاع می‌کند. آمریکا معتقد است که هر پنج نفر مسلمانی که گوشه‌ای می‌نشینند و با هم صحبت می‌کنند و قرآن می‌خوانند، بدون این که خودشان متوجه شوند یک گروه سیاسی‌اند، چرا؟ قرآن و دین اسلام از مفاهیم و حالت صدور احکام خارج شده و وارد مصادیق شده است. آیات قرآنی مصادیق بارز و آشکار پیدا کرده است. قیلا وقتی قرآن می‌خواندیم، شیطان را یک مقوله ایده‌آلیستی می‌دانستیم، حالا شیطان عینیت پیدا کرده است... قبل از حمله عراق به کویت ۳۰۰۰ مجلس قرائت قرآن در کویت وجود داشت. شیخ کویت به دلیل واهی کمبود بودجه تمامی این جلسات را تعطیل کرد... وضعیتی به وجود آمده است که قرآن با توده‌ها حرف می‌زند. خود قرآن معلم شده است. به قول مرحوم شریعتی، قرآن توده‌ها را برمی‌انگیزد و می‌شوراند و آنها را بسیج می‌کند. شیخ کویت این جلسات را به همین دلیل تعطیل کرد... یک سناتور آمریکایی گفت: بزرگترین تنبیه در تمدن غرب اعدام است، ولی در جنوب لبنان وقتی یک مسلمان کشته می‌شود، خود را شهید و مرگ را اول زندگی نوین و جاودانه می‌داند. وی می‌گفت: تمدن غرب در برابر این پدیده به بن بست رسیده است... ما دائما در صحبتها تأکید می‌کنیم که جنبش اسلامی باید به عقلانیت برسد، این کافی نیست. بایستی روش عقلانیت صحیح را هم معرفی کرد. باید سیری را که جنبش اسلامی در ارتباط با قرآن دارد، بررسی کنیم... چگونه قرآن کتاب

□ مهندس لطف اله میثمی:

این سرگردانی مقدسی که در جوانان وجود دارد، انفعال نیست بلکه رشد است.

بنظر من به هیچ وجه نباید تصور پوچی یا انفعال در جوانان را به خودمان راه بدهیم. بلکه بایستی به بحران ایدئولوژیک فائق آمده و مشکلات را حل کنیم





### دکتر حبیب اله پیمان:

هشیار و بیدار کردن مسلمانان از نقاط قوت [جنبش نواندیشی دینی] است. این آگاهی در درجه اول متوجه زندگی نکبت‌بار مسلمانان و ضعف و عقب‌ماندگی جامعه‌های مسلمانان از کاروان علم و تمدن بشری و مقایسه آن با پیشرفتهای کشورهای غربی بود. دوم هشیاری و توجه نسبت به هویت تاریخی و دینی خویش و این که دین اسلام فی نفسه مسؤول وضع ناگوار مسلمین نیست و مشکل ریشه در مسلمانان دارد و نه اسلام... سوم، در این جنبش، تلاش برای احیا و نوسازی یا اصلاح دین در بستر مبارزه اجتماعی و ادای مسؤولیت در برابر سرنوشت مسلمانان انجام می‌گرفت. یعنی اکثر پیشروان، این دو مسؤولیت را یکی می‌دانستند و چنان که دیدیم بیشترشان از ضرورت اصلاح وضع زندگی و جامعه مسلمانان به ضرورت اصلاح دین رسیدند. ماهیت اسلام نیز چنین همبستگی میان ایمان و معتقدات دینی و مسؤولیتهای اجتماعی را ایجاب می‌کرد، زیرا دین اساسا برای گشودن بن بستهای زندگی جوامع بشری آمده بود... اکثر فعالان و رهبران جنبشهای اصلاح دینی، در ضمن از فعالان و رهبران جنبشهای سیاسی و ملی به‌شمار می‌رفتند. این ویژگی سبب می‌شد که همراه با تحول مبارزات سیاسی، ملی و آزادیبخش، جنبش اصلاح و نوسازی دینی هم رو به کمال بود تا پیوسته خود را با مسایل و رویدادهای جدید درگیر کند و به چالش با پدیده‌های نو برخیزد.

### □ دکتر حبیب اله پیمان:

مبنایی تر از همه  
مسأله روش شناسی دین  
است که متأسفانه  
در این باره کار جدی و  
عمیقی صورت نگرفته است  
و حال آن که  
هر فلسفه و نظام فکری  
بر یک روش شناخت  
استوار است  
و معرفت شناسی  
ویژه خود را دارد

همچنین این ویژگی یعنی وحدت عمل سیاسی و دینی سبب شد، تلقی توده مسلمانان نیز از مسؤولیتهای و رفتار یک مؤمن تغییر کند و اصلاح شود. کوششهای مزبور، بیش از توده مردم، اندیشه و نگرش روشنفکران را تحت تأثیر قرار داد... تحولات چند دهه اخیر که ضعفها و نارساییهای ایدئولوژیهای نظامهای سرمایه‌داری غرب یعنی لیبرالیسم و سوسیالیسم نوع شوروی یعنی مارکسیسم را آشکارتر ساخت، در واقع هر یک تأییدی بودند بر آموزه‌های اساسی ایدئولوژی توحیدی، بخصوص اگر به نقدهایی که نویسندگان و متفکرین غربی از این مسلکها و نظامها به عمل آورده‌اند، مراجعه کنیم، وجوه مثبت و پایدار و نیز جامعیت و استواری مبادی توحیدی را در آنها می‌یابیم، کاری که ما خود قادر به انجام آن نبوده و هنوز هم نیستیم. نقد لیبرالیسم، سرمایه‌داری، مارکسیسم، دموکراسی لیبرال و سوسیالیسم دولتی، تنها نقد آن مکاتب و نظامها نیست، بلکه تأییدی است بر آموزه‌های جهان‌بینی و فلسفه توحیدی... ولی همچنان یک سلسله نارساییها و موانع جدی بر سر راه تکامل جنبش نوگرایی و تفکر دینی اسلامی قرار دارد که اگر اجازه بدهید به برخی از مهمترین

جاودانه و راهنمای عمل برای همه ادوار تاریخ می‌شود؟... اول قرآن ما را به حرکت وامی‌دارد، بعد به روشمندی می‌رساند... ضعف جنبش اسلامی فقدان روشمندی است که در واقع همان فقدان عقلانیت است. به عنوان مثال حالا با درک قرآنی‌مان به این رسیده‌ایم که هر کاری به مراحل تدریجی نیاز دارد... مرحوم طالقانی در پرتوی از قرآن گفته است (بدین مضمون) که اصول و احکام و حتی فروع، ظهور تشریحی اراده خداوند است. این حرف بسیار نو و بدیعی است که اراده خداوند تدریجاً به صورت تشریح برای ما درآمده است... یعنی اراده خدا بتدریج ظهور پیدا می‌کند و به صورت احکام و شریعت درمی‌آید. باید قبول کرد همان طور که در صدر اسلام ۲۳ سال طول کشید تا حکمی پیاده شود، ما هم در جامعه‌ای که می‌خواهیم انقلاب اسلامی ایجاد کنیم، باید این تدریج را رعایت کنیم و این صبر را داشته باشیم. سال بیست و سوم بعثت یعنی پایان جامعه مدینه نباید ابتدای هر انقلاب اسلامی باشد. به عنوان مثال وقتی انقلاب اسلامی پیروز شد، در همان ابتدای امر می‌خواستند تمام احکامی که طی ۲۳ سال پیاده می‌شد، یک روزه پیاده کنند. دیدیم در الجزایر این کارها بدبختی به بار آورد... عقلانیت و تدریجی را که در قرآن هست نفهمیدیم... [با این حال] به جنبش اسلامی در ایران بسیار خوش‌بین و امیدوارم. در مراسم تشییع جنازه مرحوم بازرگان به دوستی می‌گفتم: بازرگان ۸۸ سال عمر کرد و مقداری آثار بر جای گذاشت، در حالی که جوانان زیادی هستند که تمام آثار شریعتی، بازرگان، مجاهدین، دکترسروش و دیگر متفکرین را مطالعه کرده‌اند و خودشان هم نوآوری‌هایی دارند. پیش‌بینی من این است که اگر با همان آهنگ بازرگان کار کنند و به سن او برسند، شاید ۵۰ برابر او آثار داشته باشند. جوانان مسلمان زیادی هستند که به متون وارد شده‌اند و زبان و فرهنگ قرآن را می‌دانند و مستقیماً برداشت و توشه‌گیری می‌کنند... این سرگردانی مقدسی که در جوانان وجود دارد، انفعال نیست بلکه رشد است. بنظر من به هیچوجه نباید تصور بوجی یا انفعال در جوانان را به خودمان راه بدهیم. بلکه بایستی به بحران ایدئولوژیک فائق آمده و مشکلات را حل کنیم... یکی سرخوردگی مردم است از عملکردهای خشونت‌بار که نیازی به گفتن ندارد. دیگر فروپاشی شوروی است که کلا در جهان ایدئولوژی‌زدایی کرد و اعلام کردند پایان عصر ایدئولوژی فرارسیده است. فروپاشی ایدئولوژیک در جامعه ما هم به این سیر خیلی کمک کرد. مشکل جنبش اسلامی در این است که چگونه می‌توان از قرآن توشه‌گیری کرد؟...





واقعا به یاری شخصیت خودش در همه جا مؤثر بود. چیز مدونی نداشت یا مکتبی که تدوین کرده باشد و به صورت فلسفه‌ای که راهنمایی باشد برای آیندگان، در میان نبود. اثر او مستقیم روی افرادی بود که با او ارتباط داشتند. کمتر آثار مکتوب دارد... به هر حال در حرکت سید و بعدها اقبال و شریعتی، من نقطه ضعفی نمی‌بینم. یعنی هر کدام از اینها به نیاز زمان خودشان پاسخ داده‌اند و بهتر از کارهایی که آنها کردند، به تصور ما در نمی‌آید. ولی در ادامه این حرکت اشکال هست... "پیروان"... نه چیزی اضافه می‌کنند و نه کم می‌کنند، نه نقد می‌کنند، فقط همان حرفها را مدام تکرار می‌کنند که این اشکال و ایراد اول است... ایراد دوم این است که پیشگامان چون در وضع خاصی گرفتار بودند، به برخی از لوازم و مقدمات یک جنبش دائمی یا یک جنبش درازمدت و مستمر که جنبش را از یک طرف تثبیت و از طرف دیگر پیروزی را تضمین کند، کمتر توجه کردند... اشکالاتی که بنده تا به حال به آنها برخورده‌ام، یکی این است که درست است که ما شمارمان همیشه این بوده است که سیاستمان همیشه از دینمان سرچشمه می‌گیرد، یعنی واقعا هر مذهبی روشنفکری باید چنین باشد... خود ما یک رشته انگیزه‌های درونی داشتیم، ولی انگیزه دینی، ما را به دنیای سیاست کشاند. درست است که عده‌ای سیاستشان از دینشان ناشی شده، ولی در جریان حرکت و غرق شدن در سیاست و ضرورت‌های آن مثل مبارزه، زندان، یا بحث‌های فکری و عقیدتی و... آرام آرام رنگ دینی کم شد. من در آن نحله چپ جنبش نوگرایی می‌بینم که آن ارزشها و ضرورت‌هایی که مربوط به مبارزه سیاسی و غیره است، خیلی گرم و پر جنب و جوش است، یا خودشان را در آن جهت بسیج می‌کنند. تقویت می‌کنند، اما رنگ دینی آن آرام آرام کمتر می‌شود، وقتی رنگ دینی کم می‌شود، مانند این است که ما درختی را از ریشه‌اش قطع کنیم... بنظر من یک علت این که نوگرایی بعد از شریعتی و در این اواخر در جا می‌زند، برای این است که منبع تغذیه دینی‌اش را رها کرده است... بنده اشکالی که می‌بینم به این صورت خلاصه می‌کنم: طبیعی است که هر حرکت اجتماعی و فرهنگی کاملا بسته نیست و حتما از محیط خودش و از فرهنگ‌های دیگر تأثیر می‌پذیرد و این کسانی که می‌گویند التقاط، بنظر من حرف بی‌اساسی است. خود آنها نیز التقاطی هستند. منتها چون در دوران اول اسلام التقاطها را گرفته‌اند و حالا چون کهنه و قدیم است، فکر می‌کنند خودی است. التقاط یک امر ضروری است که انجام می‌شود، چه بخواهیم، چه نخواهیم. تمدنها و فرهنگها روی هم اثر می‌گذارند. اما عمده این است که کسانی اگر آگاهانه کار می‌کنند، وجوه متمیزه را تشخیص

## □ مهندس عزت اله سبحانی: بنظر من یک علت این که نوگرایی بعد از شریعتی و در این اواخر در جا می‌زند، برای این است که منبع تغذیه دینی‌اش را رها کرده است

است یا ناگهانی و طوفانی؟... ناتوانی در شناخت و نقد و تحلیل رویدادها نتایج بد و منفی دیگری هم دارد. یکی از آنها این است که شخص به جبران این ضعف بینشی و علمی به ایدئولوژی متوسل شود تا در پناه آن و تکرار یک رشته احکام جزمی و فرمولهای خشک و پاسخیهای کلیشه‌ای، همه مسایل را شناسایی شده و حل شده ببیند...

### مهندس عزت اله سبحانی:

در مورد نقاط قوت و ضعف (جنبش اسلامی) من به نتیجه تاریخی آن توجه می‌کنم، چرا که اینها در عصر خودشان بیشتر نقطه قوت بودند. مرحوم سیدجمال الدین اسدآبادی همانطور که قبلا عرض کردم، حرکتش بسیار وسیع و از طرفی نیز عمیق بود. بنابراین من نقطه ضعف آن را در ابتدای جنبش نمی‌بینم، بلکه در این می‌بینم که این حرکت به صورت یک جریان مداوم و مستمر در نیامد. یعنی واقعا اگر تاریخ نوگرایی را نگاه کنیم و بخواهیم تقسیم‌بندی بکنیم، می‌بینیم که یک نقاط جهشی هست و بعد از آن دیگر حرکت به صورت افقی ادامه پیدا می‌کند. البته چند شخصیت را نیز در این میان می‌بینیم. می‌توان گفت اشکال را در جریان نوگرایی می‌بینم نه در اشخاص. فقط در کار سیدجمال اشکالی که به نظر می‌رسد، این است که سید

آنها، البته بنظر من اشاره کنیم. مبنای تر از همه مسأله روش‌شناسی دین است که متأسفانه در این باره کار جدی و عمیقی صورت نگرفته است و حال آن که هر فلسفه و نظام فکری بر یک روش شناخت استوار است و معرفت‌شناسی ویژه خود را دارد. تاکنون روشن نکرده‌اند که با کدام چارچوب و روشی باید حقایق کشف و واقعیتها شناخته شوند و همواره اگر روشهای سنتی معمول در حوزه‌های دینی مورد قبول نباشند، روشهای رایج در علوم تجربی یا علوم انسانی و اجتماعی غرب به کار می‌روند و حال آن که حل بسیاری از مشکلات فکری و حتی اجتماعی، موقوف به تکامل مبحث روش شناختی در فلسفه و جهان‌بینی توحیدی است... کمبود دیگر، نقد تاریخی است که از سوی متفکران جنبش نوگرایی دینی انجام نگرفته است. ما تاریخ اسلام و تحولات جوامع مسلمان را به گونه‌ای ارزشمند نقد و تحلیل نکرده‌ایم تا عوامل مثبت و منفی آن به لحاظ تحول و تکامل تاریخی تعیین شوند... عقیده دارم که قرآن دارای منطق و روش نقد و آزمون است و مخاطبین را به نقد خویش و نقد آموزه‌های خود دعوت می‌کند... کمبود دیگر در زمینه قواعد و مبانی تکامل تاریخی و مکانیسم‌های آن است. این که اساساً تکاملی وجود دارد، سنت و سوی آن کدام است و این که سازوکار تحول چیست؟ آیا تدریجی و مستمر



فصل اولی هفتم



بدهند و آنچهایی را که رنگ باصطلاح خودی دارد، حفظ کنند. اشکالی که در این نوگرایی می‌بینم، این است که فاقد خصلت سازندگی و خلاقیت است. شخصی حرفه‌ای زده است و دیگران هم بدون نقد و نظر و کم و زیاد کردن، آنها را تکرار می‌کنند و این بدان دلیل است که بسیار شیفته فرهنگ‌های هستند که از آن تأثیر پذیرفته‌اند... اگر نقاد باشیم و همیشه رابطه خودمان را با مذهب حفظ کنیم، نصرت می‌یابیم. باید اسلام را ملاک دآوری قرار دهیم و مکتبها را نقد کنیم، نه این که با مارکسیسم، اسلام را ارزیابی کنیم یا با دموکراسی، اسلام را بسنجیم. از آن طرف همیشه در ذهنمان باشد که ارتباط اصلی دین، ارتباط انسان با خداست که باید حفظ کنیم؛ که اگر نکنیم، دین در قالب خشک درمی‌آید... اگر ما به مکتب خود متکی باشیم و جرأت نقد را هم داشته باشیم، آن وقت می‌شویم مانند خود غربیان که خیلی چیزها را در دوران جنگهای صلیبی از اسلام گرفتند ولی با خودتکالی آنها را رشد و تالی دادند و به وضعیت امروزی در آوردند...

### □ حجت الاسلام محمد جواد حجتی کرمانی:

واقعیت آن است که دستاوردهای مثبت و نافع

دنیای بشریت از هر کس و هر کجا پدید آمده باشد،

هدایای خداست به کاروان بشریت

### □ سیدمحمد کاظم موسوی بجنوردی:

اما نقطه ضعف آن در عدم درک نحوه تلفیق شریعت و

دموکراسی است

### حجت الاسلام محمد جواد حجتی کرمانی:

بزرگترین نقطه قوت این جنبشها تکیه بر اصالت و رسالت جهانی دین مبین اسلام و تعلیمات آزادیبخش، اعتدالطلب، ضدستم و ضدبیگانگی آن است. درحقیقت این جنبشها، بازگشت به خویش مسلمانان جهان به شمار می‌رود و چون این احساس در میان همه مسلمانان دنیا، احساس مشترکی است، این جنبشها در سراسر دنیای اسلام از نظر معنوی، رابطه‌ای وثیق و محکم با یکدیگر دارند، هر چند از لحاظ فیزیکی و شکلی، بیگانه و حتی ناآشنای با هم هستند... نقطه قوت دیگر، این است که نهضت‌های اسلامی، بخصوص در دوران ما، مصادف است با نوعی پیداری و خودآگاهی انسانی در مغرب زمین. این بیداری غربی که از نوعی اشباع از بی‌بندوباریهای اخلاقی آغاز شده... این روزها با اسلام آوردن دانشمندان و اندیشمندان آن دیار و نیز رویکرد نسل جوان به اسلام، تجلی بیشتری [پیدا کرده] است. حالا بپردازیم به مورد دوم که نقاط ضعف جنبشهای اسلامی است. نخستین نقطه ضعف جنبشهای اسلامی، درکهای ناقص، متفاوت و احياناً متضاد و متناقض [و] گاهی غلط از آموزشهای اصیل اسلامی است... این اختلاف فهم از همان اوان ظهور اسلام تا به امروز وجود داشته و هر روز گسترده‌تر شده است... دومین نقطه ضعف که شاید به همان اندازه نقص اول به ضعف جنبشهای اسلامی کمک کرده است، همانا عکس‌العمل تند و منفی جوامع اسلامی در برابر

پدیده‌های فرهنگی و تمدنی مغرب زمین است. واقعیت آن است که دستاوردهای مثبت و نافع دنیای بشریت از هر کس و هر کجا پدید آمده باشد، هدایای خداست به کاروان بشریت... به سومین نقطه ضعف بپردازیم که درحقیقت نشأت گرفته از دو مقوله بالاست. همان‌گونه که در بخش اول اشاره شد، دیدگاههای متفاوت و متضاد رهبران جنبشهای اسلامی، به تفاوت و تضاد در رفتارها و عملکردها کشیده شد و این به ضمیمه تفاوت برداشتها از دنیای غرب، به تفاوتها و تضادهای بسیار شدید و احياناً خونین انجامید. پیدایش تفکرات صددرصد اومانستی و لیبرالیستی از یکسو و از سوی دیگر... پیدایش گرایشهای سوسیالیستی و مارکسیستی در اندیشه‌های متفکران، نویسندگان و رهبران سیاسی و فکری دنیای اسلام یکی از نقاط ضعف برجسته و چشمگیر و حتی فاجعه‌آفرین نهضت‌های نوین اسلامی است...

### سیدمحمد کاظم موسوی بجنوردی (مؤسس حزب ملل اسلامی در سال ۱۳۴۰):

نقطه قوت جنبش اسلامی در ایمان مردم است. عامل ایمان نقش بسیار برجسته‌ای در پیشبرد اهداف جنبش دارد. رهبران انقلاب اسلامی می‌توانند از این نقطه قوت به نفع اسلام و جنبش اسلامی و بسیج نیروهای سازنده بهره

بگیرند اما نقطه ضعف آن در عدم درک نحوه تلفیق شریعت و دموکراسی است. امام خمینی با ظرافت خاصی این تلفیق را انجام داد. به موجب قانون اساسی، مسأله ولایت فقیه در مرحله اثبات را به رأی مردم ارجاع داد و در کنار مجلس شورای اسلامی، شورای نگهبان را پیش‌بینی کرد و بدین شیوه تجربه جدیدی در برابر قضاوت جهانیان قرار گرفت و این مسلماً یک نوگرایی دینی است که از مهمترین دستاوردهای انقلاب اسلامی ایران است. نقطه ضعف هم در همین جا قرار دارد. یعنی اگر مرز ظریف بین شریعت و رأی مردم به خوبی درک و عمل نشود، تجربه گرانبهای ما با شکست مواجه خواهد شد... تجربه حکومت دینی بسیار حساس و شکننده است. چون دین بر دو پایه ایمان و اخلاق بی‌ریزی شده است، اگر مسؤولین حکومت دینی درست عمل کنند، شکوفایی و بالندگی از هم‌سو خواهد بود. اما اگر عملشان با درک و مدیریت ضعیف همراه باشد، نه فقط توفیقی بدست نخواهد آمد، بلکه به ایمان و اخلاق مردم نیز آسیب زیانباری وارد خواهد شد... امروز دولت اسلامی ایران احتیاج به مدیران لایق و باکفایتی دارد که بتوانند تجربه دموکراسی اسلامی کنونی ایران را کارآمدتر سازند... راجع به آینده جنبش اسلامی فقط می‌توان گفت که همه چیز وابسته به تجربه انقلاب اسلامی ایران است...



مجلس شورای اسلامی ایران